روزنامه شهروند

عضو انجمن صنفی مدیران رسانه و شرکت تعاونی مطبوعات کشور

فرهنگی . اجتماعی . سیاسی . اقتصادی

www.shahrvand-newspaper.ir

صاحب امتیاز: **جمعیت هلال احمر**

مدیر مسئول: **عبدالرسول وصال**

نشانی: تهران، فلکه دوم صادقیه ابتدای بزرگراه محمدعلی جناح کوچه شهید طاهریان، شماره ۲۴

کدپستی: ۱۴۸۳۷۷۸۶۱۷

فکس: ۴۴۹۵۶۱۰۰

تلفن: ۷-۴۴۹۵۶۱۰۱

تلفن روابط عمومی: ۴۴۹۵۶۱۰۹

چاپ: جام جم

توزیع: شرکت دنیای اقتصاد تابان

تلفن: ۸۷۷۶۲۲۰۰

امور شهرستان‌ها: ۸۷۷۶۲۲۰۱

تلفن سازمان آگهی ها: ۲-۴۴۹۵۶۲۰۰

فکس: ۴۴۹۵۶۲۰۳

میثاق نامه اخلاق حرفه ای روزنامه شهروند را در سایت بخوانید

http://shahrvand-newspaper.ir/Misagh_Name

telegram.me./Shahrvand_Newspaper

instagram.com/Shahrvand-Newspaper

این شرح بی‌نهایت

در برابر دنیایی که گرفتاری آن، مانند خواب‌های پریشان شب می‌گذرد، شکیبا باش.

امام علی(ع)

سرو خرامان

تا دیدن آن ماه فروزنده محال است
فیروزی‌ام از اختر فرخنده محال است
تا زلف پراکنده او جمع نگردد
جمعیت دل‌های پراکنده محال است
تا از همه شیرین دهنان چشم نپوشی
بوسیدن آن لعل شکرخنده محال است
مشکل که به دستم رسد آن لعل گهر بار
بر دست گدا گوهر ارزنده محال است
گر عشق من از پرده عیان شده عجبی نیست
پوشیدن این آتش سوزنده محال است
من در همه احوال خوشم، تا تو نگویی
کز بهر کسی شادی پاینده محال است
گر خواجه مشفق بکشد یا که ببخشد
الا روش بندگی از بنده محال است
بشنو که دم تیشه چه خوش گفت به فرهاد
رفتن ز سر کوی وفا، زنده محال است
کس در عقبش قوت رفتار ندارد
همراهی آن سرو خرامنده محال است
آگاه نشد هیچ‌کس از بازی گردون
آگاهی از این گنبد گردنده محال است
سرمایه دریای گران‌مایه فروغی
بی‌ابر کف خسرو بخشنده محال است
شه ناصر دین آن که بر رای منیرش
تابیدن خورشید درخشنده محال است

فروغی بسطامی

تقویم تاریخ

ایمیل صفحه آخر: safhehakhar@shahrvand-newspaper.ir

رخداد

- کشف **سیرالئون** در آفریقای غربی (۱۴۶۰ میلادی)
- کشف **گاز کربنیک** توسط جوزف بلاک شیمیدان انگلیسی (۱۷۵۷ میلادی)
- پیروزی **مارگارت تاچر** در انتخابات حزب محافظه‌کار انگلستان و آغاز ریاست او بر این حزب (۱۹۷۴ میلادی)
- انتخاب مهندس **مهدی بازرگان** به‌عنوان رئیس دولت موقت انقلاب اسلامی (۱۳۵۷ خورشیدی)
- تأیید حکم اعدام **ذوالفقار علی بوتو** نخست‌وزیر سابق پاکستان از سوی دیوان عالی این کشور (۱۹۷۸ میلادی)

طلوع

- **هنری هرتز**- فیزیکدان و ریاضیدان آلمانی، کاشف طول موج امواج الکتریکی و نخستین مخترع رادار در جهان (۱۸۵۷ میلادی)
- **ویلیام اس.باروز**- داستان‌نویس، مقاله‌نویس و منتقد اجتماعی آمریکایی (۱۹۱۴ میلادی)
- **رابرت هافستاتر**- فیزیکدان آمریکایی، برنده جایزه نوبل فیزیک برای تحقیق در مورد پراکنش الکترون در هسته‌های اتمی (۱۹۱۵ میلادی)
- **نیمار داسیلوا جونیور**- فوتبالیست اهل برزیل و عضو باشگاه فوتبال بارسلونای اسپانیا و تیم ملی فوتبال برزیل (۱۹۹۲ میلادی)

غروب

- **جوست وندل**- شاعر و درام نویس بزرگ هلندی، صاحب بیش از ۳۰ تراژدی عمدتا مذهبی (۱۶۷۹ میلادی)
- **جوزف ال.منکیه‌ویچ**- فیلمنامه‌نویس، کارگردان و تهیه‌کننده آمریکایی، صاحب آثاری چون: کلئوپاترا، آمریکایی آرام، کنتس پابرهنه (۱۹۹۳ میلادی)
- **واسیلی لئونتیف**- اقتصاددان آمریکایی، برنده جایزه نوبل اقتصاد سال ۱۹۷۳ میلادی (۱۹۹۹ میلادی)
- **مهدی بیانی**- بنیانگذار کتابخانه ملی ایران، کارشناس نسخه‌های خطی فارسی (۱۳۴۶ خورشیدی)

قاب کوچک

طغیان رودخانه سِن باعث شده است بخش اعظمی از مبلمان شهری در حاشیه این مشهورترین رود پایتخت فرانسه به زیر آب برود. در این تصویر یکی از مجسمه‌های واقع در کرانه سِن تا نیمه در آب غرق شده و یک پاریسی خوش ذوق جلیقه نجات به آن پوشانده است. عکس: فرانسوا گیلوت / AFP

پیشخوان

رمانی پر از جزییات خواندنی

فرنسیس هاجسن برنت را بیشتر به عنوان نویسنده حوزه کودک و نوجوان می‌شناسند و آثارش در این حوزه طرفداران زیادی دارد. «لرد فانچلری کوچک»، «پرنسس کوچک» و «باغ اسرارآمیز» از جمله این آثار مشهور است و از محبوبیت جهانی برخوردارند. از این کتاب‌ها فیلم‌هایی نیز ساخته شده است که طرفداران زیادی دارد و به شهرت نویسنده‌اش کمک بیشتری کرده است. فرنسیس هاجسن برنت که تجربه زندگی در محله‌های فقیر و پست منچستر در دوره ملکه ویکتوریا را دارد، از جمله نویسندگانی است که از راه نوشتن به ثروت رسید و زندگی خود را نجات داد و به شهرتی جهانی رسید. او در رمان «باغ ناپیدا» روایتی از زندگی کودکی را می‌نویسد که برگرفته از تجربه زیستی خودش نیز هست. تاثیر افسانه‌های کهن طبیعت را نیز می‌تواند در این کتاب و شیوه داستان گویی او به خوبی مشاهده و ردیابی کرد. برنت در رمان «باغ ناپیدا» مهارت خود در داستان گویی را به اوج می‌رساند و مخاطبش را به لذت فوق‌العاده‌ای از خواندن می‌رساند. توصیفات و توجه به جزییات، روایت او را به شدت باورپذیر و خواندنی می‌کند. آدم‌هایی که خواننده در این رمان با آن‌ها آشنا می‌شود، به قدری قابل ملموس است که تا مدت‌ها در ذهن باقی می‌مانند.

در بخشی از کتاب می‌خوانیم: «مری در صحبت‌هایش با کالین سعی می‌کرد درباره باغ راز محتاط باشد. نکاتی وجود داشت که مری می‌خواست در مورد کالین کشف کند، اما احساس می‌کرد که برای کشف آنها نباید مستقیم از کالین بپرسد. ابتدا که مری از بودن در کنار کالین استقبال کرد می‌خواست بداند که آیا او دهنش چفت و بست دارد یا نه. در نهایت مانند دیکون نبود، اما آشکارا از فکر باغی که هیچ‌کس چیزی درباره آن نمی‌دانست خشنود بود و مری فکر کرد که شاید پسر قابل اعتمادی باشد. اما چون مدت‌درازی نبود که او را می‌شناخت، نمی‌توانست مطمئن باشد. نکته دومی که مری می‌خواست بداند این بود: اگر کالین می‌توانست درخور اعتماد باشد ـ اگر به‌راستی می‌توانست درخور اعتماد باشد ـ آیا امکان این بود که بی‌آنکه کسی بویی از ماجرا ببرد او را به باغ راز بُرد؟ دکتر سرشناس لندنی گفته بود که او باید در معرض هوای تازه قرار گیرد، و کالین گفته بود که استفاده از هوای تازه در باغ راز برایش اشکالی نخواهد داشت. شاید با استفاده از هوای تازه و آشنایی با دیکون و سینه سرخ و تماشای گیاهان روییده، دیگر چندان به مرگ فکر نکند. مری این اواخر بارها تصویر خود را در آینه دیده بود و به این نتیجه رسیده بود که در مقایسه با کودکی که از هند آمده بود موجودی سراپا متفاوت به‌نظر می‌رسید. این کودک دوست داشتنی‌تر به‌نظر می‌آمد. حتی مارتا نیز متوجه تغییر او شده بود...» رمان «باغ ناپیدا» با ترجمه شهلا ارژنگ در نشر نو با قیمت ۳۸ هزار تومان منتشر شده است.

حرف روز

درویش و داریوش

مهدی بهلولی
آموزگار

یک زمانی در استان ایلام بودم؛ در یکی از بخش‌های آن به نام هلیلان. یک روز یکی از دوستانم گفت که امشب قرار است یکی از درویش‌هایی که هرسال سری به این منطقه می‌زند، شام بیاید خانه ما، تو هم بیا تا با هم بنشینیم پای سخنان درویش و با او گفت‌وگو کنیم. دیدم فرصت خوبی است تا با پیر و عارفی از نزدیک هم‌سخن شوم و بهره ببرم. رفتیم و تا دو سه بامداد با هم حرف زدیم، اما راستش آن کسی نبود که من دنبالش بودم. من از کسی که انسان را دعوت به پیروی بی‌چون و چرا از فرد و مرام و مسلک خاصی بکند، خوشم نمی‌آید. البته درویش آن شب، انسان دوست‌داشتنی و صمیمی بود و ظرفیتش در شنیدن اندیشه‌های مخالف خودش خیلی بالا بود- دست‌کم از خودمن که خیلی بالاتر بود- اما پیری نبود که وقتی نشستی پای سخنش، نوری تازه بر جان و خردت بیفتد. چیزی میان صوفی و عارف بود اما به صوفی نزدیک‌تر. راستش من هنوز هم وقتی پیری- حالا چه مرد باشد و چه زن- می‌بینم انتظار دارم که تجربه سالیان زندگی، از او فرزانه‌ای ساخته باشد ژرف و سخنان حکیمانه بگوید، اما نمی‌دانم که من بدشانسم یا سپهر کم‌وبیش بسته و تقلید بنیاد جامعه ما، اجازه پرورش چنین فرزانگان فراخ‌اندیش و خوداندیشی را نمی‌دهد. هرچه باشد، من یکی که کمتر در زندگی‌ام با چنین کسانی برخورد کرده‌ام، اما هیچ هم نبوده و نیست. یعنی این نیست که جامعه ما بدون فرزانه و فیلسوف و پیر جهان دیده باشد. ملتی که خیام دارد، نمی‌تواند از فرزانه و فرزانگی تهی باشد. در روزگار ما، یکی داریوش شایگان است که به نزد من از همین خردمندان کمیاب و فرزانگان دریادل و فراخ‌اندیشی است که ابر و باد و مه و خورشید و فلکی باید دست به دست هم دهند تا پرورش یابند. شایگان، فرزانه‌ای جهان دیده است و تجربه‌های بسیار دارد از زندگی و تجربه‌هایش را هم اندیشیده است. خشک‌اندیش و ایدئولوژیک نیست و آشنایی ژرف و گسترده‌اش با اندیشه‌های فلسفی و ادبی و عرفانی جهان، نگاه و نگرشی فراگیر به او بخشیده است. شایگان فراخ‌اندیش- گرچه شاید این فراخی کمی بیش از اندازه باشد- برای جامعه سطحی‌اندیش ما، آموزه‌های بسیار دارد. شوربختانه این روزها داریوش شایگان، در حالت کما و بر تخت بیمارستان است. امیدوارم که هوشیاری کاملش را بازیابد و به اندیشیدن و نوشتن ادامه دهد و باز به جامعه ما یادآوری کند که طیف رنگ‌های شناخت ما انسان‌ها گسترده است: «در گذشته حاکمیت یک گفتار مسلط، سبب می‌شد که صورت‌های کهن آگاهی، پس‌روند و از نظر نهان مانند. ذهن بشر، تابع بی‌چون و چرای الزامات ایدئولوژی حاکم بود. تروریسمِ فکریِ مارکسیسم را به یاد آوریم که چندین دهه، قالب‌های فکری ما را پیشاپیش شکل می‌داد، به‌طوری که گویی بشر برای شناخت واقعیت متغیر جهان، یک «جعبه ابزار» بیشتر در اختیار ندارد که لوازم آن عبارتند از: تاریخانگاری، جبر زمانه، مبارزه طبقاتی، زیربنا و روبنا. این ابزارها، برای ما در حکم سلاح نظری ناب و مطلق بودند، اما با ظهور گفتارهای تازه‌ای که ناگهان از پستوهای تاریخ سر برون آوردند، طیف رنگ‌های شناخت ما به طرزی شگفت‌انگیز، متنوع و گسترده شد. فرهنگ جهان به صندوق خانه‌ای تبدیل شد که بقایای همه چیز، حتی آنچه به‌طور بارز، کهنه و از رواج افتاده است، در آن دوباره به کار آمد. در نتیجه با فوران ناگهانیِ بینش‌ها و ادراک‌های گوناگون مواجه شدیم.» (کتاب افسون‌زدگی جدید، داریوش شایگان)

از هر دری سخنی

تماشاچی ویژه

پسربچه لاغر اندامی عضو تیم فوتبال مدرسه بود. در تمام تمرین‌های تیم سنگ تمام می‌گذاشت اما تلاش‌هایش به دلیل ضعف بدنی به جایی نمی‌رسید. او با پدرش تنها زندگی می‌کرد. با اینکه همیشه هنگام بازی روی نیمکت کنار زمین می‌نشست اما پدرش همیشه در بین تماشاچیان بود و به تشویق او می‌پرداخت. پس از ورود به دانشگاه پسر جوان تصمیم داشت باز هم فوتبال را ادامه دهد. او در مدت ۴ سال دانشگاه هم در تمامی تمرین‌ها شرکت کرد اما هرگز در هیچ مسابقه‌ای بازی نکرد. در یکی از روزهای آخر مسابقه‌های فصلی فوتبال، زمانی که پسر برای آخرین مسابقه به محل تمرین می‌رفت، مربی با یک تلگرام پیش او آمد. پسر جوان آرام تلگرام را خواند و زیر لب گفت: «پدرم امروز صبح فوت کرده است. اشکالی ندارد امروز در تمرین شرکت نکنم؟» مربی دستش را روی شانه‌های پسر گذاشت و گفت: «این هفته استراحت کن. حتی برای آخرین بازی در روز شنبه هم لازم نیست بیایی.» روز شنبه فرا رسید. پسر جوان به آرامی وارد رختکن شد و وسایلش را کناری گذاشت. مربی و بازیکنان از دیدن دوست وفادارشان حیرت زده شدند. پسر جوان به مربی گفت: «لطفا اجازه بدهید من امروز بازی کنم. فقط همین یک روز را.» مربی وانمود کرد که حرف‌های او را نشنیده است. امکان نداشت او بگذارد ضعیف‌ترین بازیکن تیمش در مهم‌ترین مسابقه بازی کند. اما در نهایت دلش به حال او سوخت و گفت: «باشد می‌توانی بازی کنی.» اما پسر فوق‌العاده بازی کرد. بهتر از همه کسانی که در زمین بودند. در دقایق پایانی بازی او پاسی داد که منجر به برد تیم شد. آخر کار وقتی تماشاچیان ورزشگاه را ترک کردند مربی دید که پسر جوان تنها در گوشه‌ای نشسته است. به او گفت: «پسرم، من نمی‌توانم باور کنم. تو عالی بودی. چه طور توانستی به این خوبی بازی کنی؟» پسر در حالی که اشک چشمانش را پر کرده بود پاسخ داد: «می‌دانید که پدرم فوت کرده است. آیا می‌دانستید او نابینا بود؟ پدرم به عنوان تماشاچی در تمام مسابقه‌ها شرکت می‌کرد. اما امروز اولین روزی بود که او می‌توانست به راستی مسابقه را ببیند و من می‌خواستم به او نشان دهم که می‌توانم خوب بازی کنم.»

فوکوس

۱۳۷ سال پیش، برابر با پنجم فوریه ۱۸۸۱ میلادی، توماس کارلایل، فیلسوف زبان‌شناس و تاریخ‌نگار شهیر اسکاتلندی در لندن درگذشت. کارلایل صاحب اثر مشهور «تاریخ انقلاب کبیر فرانسه» است که آن را در سال ۱۸۳۷ نوشت. کارلایل در تاریخ‌نگاری انقلاب کرد و تالیفاتش را بدون پانوشت منتشر ساخت که امروز از آن با عنوان «ژورنالیستیک نویسی تاریخ» نام می‌برند. به گمان او، از یک سو خواننده باید به مورخ اعتماد کند و از او سند و مرجع و پانوشت نخواهد و از سوی دیگر، مورخ نیز نباید مطالبی را که به صحت آن‌ها اطمینان ندارد، در کتاب خود بیاورد و صرفا با آوردن منبع در پانوشت، مسئولیت آن را به گردن دیگران بیندازد. تبیین رابطه خبرنگاری حرفه‌ای با کار تاریخ‌نگار، از دیگر ویژگی‌هایی است که در اندیشه و سبک تاریخ‌نگاری کارلایل حائز اهمیت است.

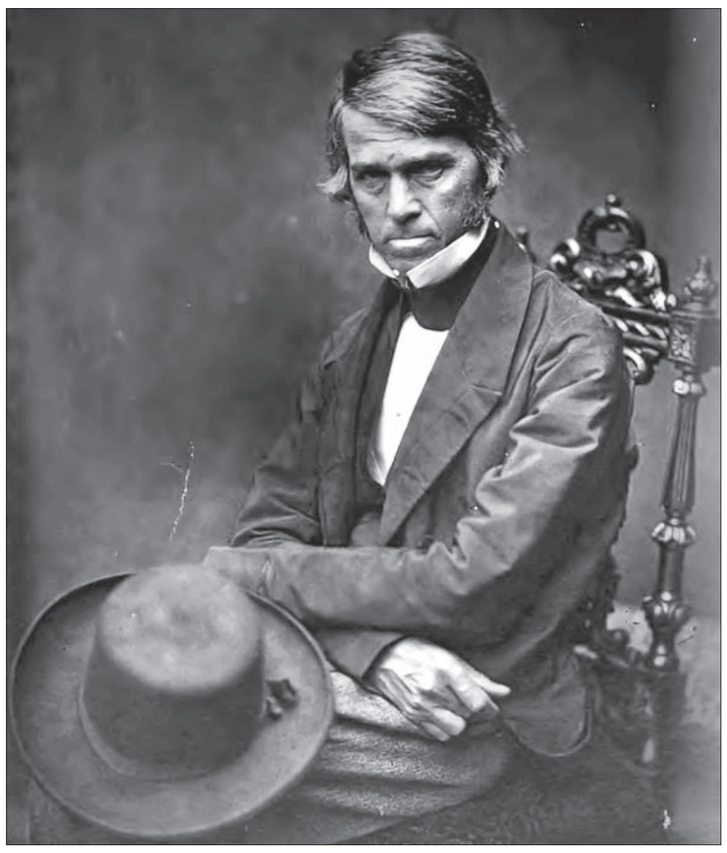

نگاه

گریس، سکوت نکن

صدف عباسی | روزنامه‌نگار

«نام مستعار گریس»، پس از «سرگذشت ندیمه» دومین سریالی است که امسال از روی کتابی به همین نام (که در ایران به اسم «چهره پنهان گریس دیگر» ترجمه شده) نوشته مارگارت آتوود، نویسنده کانادایی روی آنتن رفته است. ماری هرون، که در سال ۲۰۰۰ «روانی آمریکایی» را ساخته بود، کارگردانی این سریال را برعهده داشته و سارا پولی، بازیگر و کارگردان کانادایی، که او را در نقش سارا استنلی در «قصه‌های جزیره» می‌شناسیم نیز، در ساخت این مینی سریال همکاری کرده و دیوید کرانبرگ، کارگردان مشهور کانادایی نیز ایفاگر یکی از نقش‌های فرعی است.

در این اثر، که براساس داستانی واقعی نوشته شده، به مانند دیگر آثار آتوود، با یک زن به‌عنوان شخصیت اصلی روبه‌رو هستیم؛ پیشخدمتی که ۱۵ سال است به اتهام قتل زندانی شده و ادعا می‌کند آن را به یاد نمی‌آورد، حالا با سررسیدن یک روانشناس، به روایت زندگی پر از درد و رنج خود می‌پردازد تا بتواند حافظه‌اش را بازیابد. گریس، (با بازی سارا گدون که قبلا او را در نقش اما یونگ در فیلم «یک روش خطرناک» ساخته دیوید کرانبرگ دیده‌ایم) دختر بزرگ یک خانواده فقیر ایرلندی است که به کانادا مهاجرت کرده‌اند. او جز مدتی که در خانه‌ای با پیشخدمت سرزنده‌ای به نام مری ویتنی می‌گذراند- که خود قربانی شرایط اجتماعی می‌شود- روی خوش زندگی را ندیده است. در صحنه‌ای رویاگونه، گریس یک به یک مردانی را به یاد می‌آورد که جز خشونت، ظلم و تجاوز به او روا نداشته‌اند، از پدر دایم‌الخمر متجاوزش گرفته، تا کارفرماهایی که همگی قصد سوءاستفاده از او را داشته‌اند؛ حتی خرده‌فروش دوره‌گرد که مرد قابل اتکایی به نظر می‌رسد و منش دوستانه‌ای دارد، از گریس می‌خواهد بدون تعهد ازدواج با او همراه شود.

گریس، در زبان انگلیسی، به معنای متین و موقر است و از آنجایی که به دلیل شرایط و مناسبات اجتماعی همواره از گریس انتظار می‌رود، در برابر تجاوزهایی که به او می‌شود سکوت کند، به نوعی بهترین نامی است که برای این شخصیت انتخاب شده است. این موقعیت از طرفی با جریانی که اخیرا در مورد تعرضات جنسی در هالیوود همراه شد همخوانی دارد، با این تفاوت که در سال ۲۰۱۸ راحت‌تر از سال ۱۸۴۳ می‌توان راجع به مورد سوءاستفاده قرارگرفتن در اجتماع صحبت کرد. در ماه‌های گذشته، اتهاماتی مبنی بر آزار جنسی از سوی زنان به تهیه‌کننده هالیوود، هاروی واینستین وارد شد. چنین اتفاقی، برخی زنان غربی در مشاغل دیگر را واداشت تا آزادانه از تجارب ناخوشایند خود بگویند و فضا را با سرعت بیشتری برای تغییر موقعیت زنان در جامعه فراهم کنند.